

سخن سردیبر

دیرگاهی است واژه ای تحت عنوان (EI)* در ادبیات مدیریت وارد شده است که متاسفانه در اغلب موارد آن را به هوش هیجانی ترجمه و توصیف می کنند. اهل علم در مدیریت می دانند که سالیان دراز که اصولا احساسات در متون مدیریت وارد نشده چرا که علمای علم مدیریت را عقیده بر این بود که، مدیریت یک امر عقلانی است و اصولا احساسات به آن راهی ندارد و یا خردگرایی جائی برای احساسات در مدیریت باقی نمی گذارد حال چه رسد به «هیجان». (EI) که ترجمه آن هوش احساسی و یا هوش عاطفی است هم اگر وارد فرهنگ مدیریت شد نظیر سایر هوشها: فرهنگی، اجتماعی و... برخلاف آن چه برخی فکر می کنند نه به معنای احساسات زیادی به خرج دادن بلکه به معنای «مدیریت احساسات» است و همین معنا در هوش فرهنگی و اجتماعی و... نیز صادق است. به عبارت بهتر «هوش» در این مقوله مدیریت احساسات، مدیریت فرهنگی، مدیریت روابط اجتماعی و... است و نه دست به احساسات زیادی زدن و یا احساسات زیاد خرج کردن است حال چه رسد به هیجان.

امید است جامعه علمی مدیریت به مفهوم صحیح این اصطلاح پی برده از ترجمه آن به هوش هیجانی پرهیز فرمایند. چرا که این تعبیر هر چند جنبه جذب مخاطب داشته باشد ولی ممکن است اساس مدیریت علمی را که «غیرشخصی کردن»** امور است به مخاطره اندازد. احساسات یک امر شخصی است، حتی انگیزش نیز یک امر فردی و طبعا هیجان پا را فراتر از انگیزش و احساسات می گذارد و به تدریج یک امر خردگرایی یا عقلانی مثل «مدیریت علمی» را تبدیل به یک امر شخصی و حتی فراتر از احساسات می نماید. اگر احساسات هم وارد فرهنگ مدیریت شد به لحاظ تأثیری بود یا هست که نوع مثبت آن بر انگیزش دارد و مقدمه انگیزش است. احساسات سریعتر از فکر است و طبیعتا چنین رفتاری نمی تواند عقلانی باشد مگر نوع مثبت آن که نمی توان اثر آن را بر انگیزش نفی کرد.

تعبیر «هوش هیجانی» به مراتب از هوش احساسی یا هوش عاطفی که به شرط مدیریت احساسات و عواطف یا کنترل آنها می تواند برانگیزش موثر باشد و باعث انگیزه سازنده در انسان شود موجب احساسات منفی و انگیزه مخرب خواهد شد.

* Emotional Intelligence

** Impersonal